

بوی سوختن برانداز می آید

پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۴۰۳
وطن امروز | شماره ۴۴۹۹

طنز

کوتی شیون

سینا شریفی

نادر یا حمیرا؟
موضوع انشا: دوست دارید در آینده چه کاره شوید؟
به نام خدای شاپرک‌های رنگارنگ
من دوست دارم در آینده آدم کله‌گنده‌ای بشوم نه از اینایی که کله‌شان گنده است نه از آن کله‌گنده‌های ضرب‌المثل‌های داخل کتاب فارسی‌مان.
شوهر عمه سمیرا همیشه چیزهای عجیب و غریب برای من تعریف می‌کرد این‌دفعه نیز برای من چیزهای عجیب و غریب آورده بود. او به من گفت: بچه به جای اینکه بشینی اینجا برو درست را بخوان تا بروی خارج و کله‌گنده شوی.

امروز در فضای مجازی دیده بودم که در خارج یک عده جنین را در شکم مادرش جراحی کردند حالا ما اینجا باید برای یک سرما خوردگی ساده برویم دکتر.
البته این حرفش را متوجه نشدم مگر آدم سرما می‌خورد نباید دکتر بود؟!
او گفت: این عمل نادر به مدت ۳ دقیقه انجام و با روشی جدید موفق به قطع جریان خون توده‌ای ناقص و نجات جنین دارای نارسایی قلبی شد. من فکر می‌کنم اسم دکتر نادر است.

در اوج قضیه بودیم که پای پسر کوچک عمه‌مان رفت رو کنترل و مستقیم رفت شبکه خبر. تلویزیون هم که انگار منتظر بود ما از این حرف‌ها بزنیم گفت: در بیمارستان نمازی شیراز جنین‌هایی با مشکلات مختلف توسط تیم پزشکی به سرپرستی دکتر حمیرا وفاپی در شکم مادر جراحی می‌شوند.

من از این خبر تعجب کردم چون شوهر عمه‌مان گفته بود این عمل را نادر انجام داده!
ما از انشای خود نتیجه می‌گیریم که آدم توی کشور خودش هم می‌تواند کله‌گنده شود حتی اگر حمیرا یا نادر باشد.

فرح پهلوی: عوضش تو جشن‌های ۲۵۰۰ ساله دادیم به سران دنیا شام دادیم

آمریکا: ایران رفته رو پشت‌بوم، نرودنم ورداشته

یک نفر با هوش زیاد (۱): عوضش شاه‌مون مریض می‌شد برای درمان می‌رفت سوییس

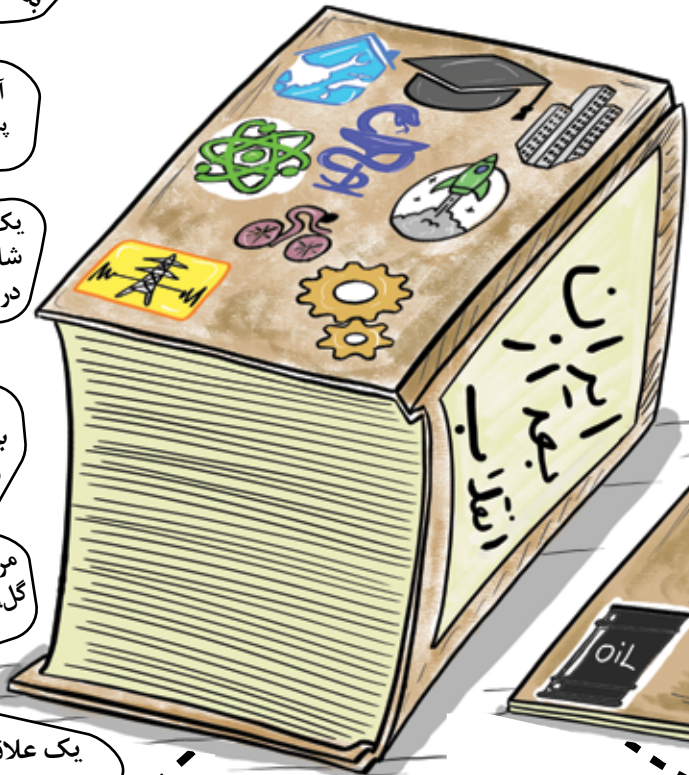
بی‌بی‌سی: نخبگان ایرانی بعد از انقلاب ترمز بریده‌اند

مردم: بزرگ مایی ایران، انقلابت گل!

یک علاقه‌مند به تاریخ: کتاب بعد انقلاب باید قطورتر باشه



مهدی زارع



شورای امنیت: ایران به علت ربودن گوی سبقت پیشرفت از کشورهای دیگر، محکوم است

برانداز: این همه پیشرفت، زمان پهلوی کلید خورده بود، توی انقلاب رونمایی شد

هر دو ایرانند اما این کجا و آن کجا

آمریکا: دست ما کوتاه و ایران بر نخیل

سلب‌ریتی خارج‌نشین: فتوشاید!

ربع پهلوی: عوضش راحت توی جیب جا می‌شه

پاتوفش شاعرا

دل رمبیده شد و غافل من درویش
برای بینی چون موشکش چه آمد پیش
حافظ / ز سجد صفائی

ز رفتن بماند آن زمان کاروان
به اکنون ولی خط مترو روان
فردوسی / مهدی بوسنی

می‌شکفتم ز طرب زان که چو گل بر لب جوی
بس که باتوم و لگد خورد ز ساواک، سرم
حافظ / ابراهیم صفائی

صورت زیبا نمی‌آید به کار
شاه بیچاره همین را هم نداشت
مولانا / زهره محمدزاده

فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر
این را برای شازده پدر می‌نوشت و رفت
حافظ / ابراهیم صفائی

ای راهزن دوباره به این کاروان بیا
گفته است سلطنت‌طلب این را به شازده
فاضل نظری / آمنه آل‌احق

مردمان گویند سلطان لشکری دارد قوی
شب به شب سان بیند از چنگال و قاشق پهلوی
فرخی سیستانی / محمد صوریان

زشت رو زیبا نگرده هر چه آرایش کند
پهلوی رسوا شده هرچند شو (show) برپا کند
فاضل نظری / آمنه آل‌احق

کالیفرنیا در آتش

تعبیر این شیرین مثل قند
آتش در خواب نماد گرماست!
اگر ببیند آتش زبانه می‌کشد، پس یقه رهگذری گرفته و بپرند اینجا کجاست. اگر نفهمید، بپرسد: میگم where is here?
پس اگر لسی‌انجلس باشد، بگوید ای بابا! پیش می‌آید، ان‌شاه‌الله خیر است و تعبیر به آن کند که یکنه دنیا در این وضع ناترازی انرژی و سوز استخوان‌سوز زمستان چه گرمای دل‌افزایی برای مردمش فراهم کرده.

و اگر ببیند آتش در ایران است، پس سریع پست بگذارد: «نه! گرمه!» و زیر پست‌های آژانس‌های مهاجرتی، کامنت بگذارد که: «پرند دلم هوای سفر به آنجا دارد که پرش را آتش نسوزاند. هشتگ وطن‌سوز».

اگر ببیند آتش در کالیفرنیا خیلی شیطان‌پلاست و هی تمام نمی‌شود، تعبیرش آن باشد که گرما قرار است دل‌ها را نرم و به هم نزدیک کند. پس برود درخت‌های صورتی، گلبنی، هلویی و کالیاسی را پیدا کرده، محتوای شیلنگ‌های آتش‌نشان‌ها را متحد نماید.

و اگر ببیند کبریتی در ایران سوخته، zoom in نموده و جنگل‌های هیرکانی را با فتوشاپ در زمینه اضافه کند، کپشن بزند: «دیدم که جانم می‌رود».

و اگر ببیند آتش از برخورد دو شیء ایجاد شود، باز اول همان رهگذر را خفت کرده، بپرسد اینجا کجاست؟ اگر گفت ایران، تعبیرش بدبختی باشد، پس دستش را بالا برده و رو به آسمان بگوید: «خدایا پس کی این مملکت رنگ آرامش می‌بیند؟ پس نخبه‌های مان چه؟»

و اگر رهگذر چون بز نگاه کرده و گفت: «what?» پس تعبیرش اصلا آن نیست که هلیکوپتری با هواپیمای مسافربری برخورد کرده، پس فقط دستش را به حالت سوت در دهان قرار داده، بگوید: «ترکیدن‌شان هم با ما فرق می‌کند لامصب‌های جذاب!»

اگر ببیند آتش پس از یک صدای مهیب از نقطه سقوط یک شیء بزرگ حاصل شده، تعبیر به خیر کند و حمد و سوره‌های خوانده و به سمت صدا فوت کند. به امید شادی روح آن مسافران مرحوم که توفیق داشته‌اند در سرزمین فرصت‌ها سقوط کرده، به دیار باقی بنشینند.

اما اگر در خواب ببیند که آتش به خرمن خودش افتاده، تعبیرش را اول کند و جوجی با این آتش طبیعی سازد، ترجیحا زعفرانی و مکزیکی. و ظن بد نزند که مثلا اینها تاوان وطن‌فروشی است؛ که ظن بد از شیطان است.

نه... فرار

سلسله‌ها بود درین روزگار پهلوی و زندیه، آل زیار ظاهرا این سلسله پهلوی داشت دو تا شاه پر از اقتدار در طی پنجاه و بگو... پنج سال این دو نفر کرده سه نوبت فرار شد متخصص نفر دومی داشت درین رشته کمی پشتکار ارث پدر بود به او می‌رسید علم؟ سیاست؟ جذبه؟ نه... فرار!!!

مردم پایین بی یک تکه نان شاه نمی‌خورد به جز خاویار چون به خورش آمد از او خلق، رفت گریه‌کنان در بغل بختیار گفت مریضم بروم دور دور بلخ، سمرقند و یا قندهار تیک و توهم زده‌ام گوئیا می‌رسد از توی خیابان شعار با سند ملک و کمی پول نقد با چمدان‌های طلا و دلار راهی غربت شد و او زار زار خلق خدا هرهر و او زار زار پیش خودش گفت که با کودتا باز می‌ایم به ایران... دوبار

گرچه فرار است ولی چون که شاه کار چنین کرد... شده شاهکار چند سرفی بی جای امن با دو سه نام غلط و مستعار هر که به او گفت به این شکل: هووووی!!!

پاشو برو از سر راهم کنار این طرف حادثه آمد امام مردم ده تشنه و او آبشار بهمن آن سال شد اردبیهشت ظلم و ستم آفت شد و شد بهار پس چه کند مرد به جز انقلاب؟ پس چه کند نور به جز انفجار؟

چگونه شکر این نعمت‌گزاریم

که ربع پهلوی شاه وطن نیست
سعدی / محمد صوریان

گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید

در آتش شوق از غم دل، غرق گلاب است
عارف زراعتی

ای صاحب فال! ای ابرگودرت!
رُخت را بزک و رنگین کرده بودی که همه فکر کنند در آنجا همه چیز گل و بلبل است اما کور خوانده‌ای! آتش یک جوری به دامنت افتاد و دیگر دامنت را رها نکرد و زارت هواپیمای افتاد و بعدش هواپیمای نظامی‌ات کوفت به هواپیمای مسافربری‌ات که عرق شرم بر تیره کمر حامیانت نشست.

این گندی که تو زده‌ای با ۱۰۰ لیتر گلاب دو آتشه دیار همکارمان سهراب هم پاک و معطر نمی‌شود. پس بهتر است کمی از گنده‌گویی‌هایت کم کنی تا بیشتر از این رسوا نشوی.



سبحانه سوره

جگر کبابی

قبل از آنی که «جگر» بر کشتم بر تن سیخ شعری آورده‌ام از سابقات در تاریخ از بد حادثه آتش به دلت افتاده از آه دست تو ای عضو به ظاهر ساده رنگ و رویت جگری، سینه تو مملو آه دود از آه بلندت بشود رنگ سیاه بوی تو وقت کباب است چه تحریک آمیز جزیگر زده روغن سر این شعله نریز در کنارت دل و قلوبه است که دارند بقا هست نامت سر دکان «جگری رفقا»

خون دل خورده‌ای از چشم تو خون می‌ریزد؟ منطق عشق چنین است، جنون می‌ریزد جگر و فلسفه، منطق؟ همگی‌شان کشتک است اشکت، عمریست که با شعله، دم هر مشک است من که دل‌بسته طعم تو شدم ای دلبر

تو رفیق گذر عمر منی ای «جیگر» تا کبابی بشوی، چرخ زنی بر اخگر چقدر خورده‌ام از دست تو من خون جگر گر چه با قبض مزاجم همه شب، آتش خورم سر ظهر آمده‌ام تا جگر تا بخورم من که در طیغ غذا سوخته، یک پروفیسورم جگر سوخته، آن را بخورم یا نخورم؟



گمشده

لیدر اصلی گروه، مدتی است در افق فرورفته و هنوز بازنگشته. با توجه به قدرت بیان وی در خارج؛ خارج که خارج داخلی‌ها و خارج داخلی‌ها، امکان روبرو شدن وی محتمل است.
از یابنده خواهشمند است وی را به حال خود گذاشته و در صورت امکان، ایشان را با کلاس‌های فن بیان آشنا نماید.
جمعی از براندازان بی‌صاحب

نیازمندی‌ها

به یک روانشناس جهت درمان استرس و افسردگی ناشی از شکست‌های پی‌درپی نیازمندیم.
یک برانداز

ضایع‌شدگان شما را خریداریم از طرف ضایعاتی منطقه

به چندین نفر جهت دادن وکالت نیازمندیم.
ربع پهلوی

به یک عدد پارچه بزرگ جهت مخفی کردن پیشرفت‌های ایران نیازمندیم.
کاخ سفید اتاق ماله‌کشان

تعدادی چمدان به فروش می‌رسد بدون خط و خش فقط چند کیلو طلا از ایران خارج کردن
هزینه ارسال هم با مشتری است

به یک آشپز ماهر برای پختن ترامپ و وصل کردن جیره ماهانه نیازمندیم.
مسی علی‌نژاد و دار و دسته

سرزمین فرصت‌ها

یکی بود، یکی نبود؛ غیر از خدا هیچکس نبود
روزی روزگاری در ولایت قدیم‌الاقدا جوانی زندگی می‌کرد که به‌شدت دنبال جاه و مقام بود.

جوان که روزها در فکر و خیال به سر می‌برد و شب‌ها با همان خیالات به خواب می‌رفت هوس یک شبه ره صدساله رفتن به سرش زد و بار و بنه را زد زیر بغل و راهی سفر شد. او که تا قبل از این خیالات، اطراف و اکناف ولایت قدیم‌الاقدا را هم ندیده بود تصمیم گرفت به ولایت دور سفر کند.
جوان قصه ما خیلی اهل گشت و گذار در فضای مجازی و اینستاگرام بود و از همین رو عاشق و دل‌باخته ولایت دور شده بود.
جوان که فکر می‌کرد اگر در ولایت خودش بماند، استعدادهایش حیف و میل می‌شود بار سفر بست و پل‌های پشت سرش را هم خراب کرد و رفت.

جوان که اجاری هم نرفته بود و گذرنامه نداشت از راه دریا و بیابان راهی سفر شد. یک شبانه‌روز راه رفت و خسته و تشنه و گرسنه به نزدیکی ولایت دور رسید. همین‌طور که از خستگی پاهایش را روی زمین می‌کشید و می‌خزید و پیش می‌رفت، پایش به یک چراغ جادو خورد.

چراغ را برداشت و شروع کرد به هالا کردن و تمیز کردن که یک دفعه غول بزرگ و بی‌شاخ و دمی از آن بیرون زد.
غول گفت تو ازباب منی پس سه آرزو کن تا برآورده کنم و بروم.

جوان که داشت از ذوق جان به جان آفرین تسلیم می‌کرد، آرزو کرد او را به سرزمینی ببرد که پزشکان ماهری داشته باشند و دانشمندانش جزو نخبگان برتر جهانی باشند.

غول گفت: ارباب این خواسته‌ات را دارم وارد سیستم می‌کنم خواسته بعدی‌ات را هم بگو تا ویندوز بالا بیاید.

جوان گفت: می‌خواهم آن سرزمین قدرت نظامی و دفاعی بالایی داشته باشد که هیچ احد و ناسی نتواند آرامش را بهم بزند و از جنگ مرا نترساند.

غول گفت: ویندوز بالا آمده؛ درخواست آخر را هم بگو تا پوستم خشک نشده، کرم ضدآفتابم را نزنده بودم که مرا از چراغ جادو درآوردی.

جوان گفت: اگر قدرت داری من را به سرزمینی بفرست که علاوه بر داشتن اصل و ریشه و قدمتی طولانی، سرزمینی باشد که به ما جوان‌ها بها بدهند و فرصت پیشرفت و اختراع و اکتشاف را دریغ نکنند

غول گفت: چشمانت را ببند و تا سه شماره بشمار. می‌خواهم تو را به جایی بفرستم که پیشرفت‌هایش دهان همه را باز گذاشته و سر رقیبان را به سقف چسبانده.

جوان چشم‌هایش را بست و وقتی باز کرد دید در خانه خودش ایستاده. غول گفت: به‌جای اینکه این همه راه بروی، برو با کمک هوش مصنوعی شغلی برای خودت دست و پا کن و در سرزمین خودت پیشرفت کن.

جوان که پل‌ها را پشت سرش خراب کرده بود دیگر نتوانست از ولایت قدیم‌الاقدا خارج شود پس درسش را ادامه داد و یکی از نخبگان انرژی هسته‌ای در ولایتش شد. نتیجه اینکه خراب کردن پل، همیشه هم کار بدی نیست.

ضمیمه طنز راه راه کاری از
دبیر سرویس نثر: طوبی عظیمی‌نژاد
دبیر سرویس شعر: فریبا رئیسی
دبیر سرویس کارتون: تمین سلیمانی‌نژاد
صفحه‌آرا: فاطمه احمدی
راه‌های ارتباطی
مجموعه رسانه‌های باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
https://zil.in/bashgahtanz